

آمیولانس

دانشگاه معتاد هست؟ نیست؟



یوریا عالمی

● از آمیولانس پریدم پایین و جعبه کمک‌های اولیه در دست پدوبلو رفتم بالا، بالاسر مریض، که دیدم چندنفز دارند به‌زور دانشگاه را می‌بنند به تخت و طباب‌پیشش کرده‌اند. گفتیم: چی کار می‌کنید؟ والدین این بخت‌برگشته کوششند؟ گفتند: این یارو معتاد است و سایه پدر و مادر بالاسرش نبوده. [...] ما هم داریم می‌بندیمش به تخت.

دانشگاه را که به تخت بستند، دست کردم توی جیب دانشگاه [...] دیدم کلی استاد اخراجی و تعلیقی روی زمین و هوا دارند آه می‌کشند. رنگ زدم به وزیر علوم، رضا فرجی دانا و گفتیم: ضاجان، برسان خودت را. دانشگاه را بستند به تخت. فرجی دانا سریع خودش را رساند و گفت: «دانشگاه معتاد نیست که بخواهد به تخت بسته شود تا تکان نخورد بلکه دانشگاه باید آزاد باشد و عکس‌العمل داشته باشد.» هر کاری کردیم نند دست‌وپای دانشگاه زیان‌رسان را از تخت باز کنیم. [...]

درام تلفنی

عبرت دیگران



سوسن مقصودلو

-قمر خانوم! رنگ زدم حالتونو ببرسم.
-چه حالی چه احوالی؟
-چی شده؟
-بگو چی نشده؟ دختر‌جون حیاط داشتیم، زندگی داشتیم. پنجره را که باز می‌کردم باد می‌اومد فرافر.
-خب الان هم توی خونه خودتونین.
-خونه نه لونه، اون روز روا که باز می‌کردم گل و گیاه و حوض پر از ماهی می‌دیدم. بوی لاله عباسی و اطلسی و یاس امین‌الدوله هوش از سر آدم می‌برد. الان چی؟ باید زل بزنم از پشت شیشه پنجره به ماشینا و همسایه‌های ناجور.
-چرا ناجور؟
-طبقه دومی شب میره صبح میاد.
-خب لابد شب کاره.
-طبقه پنجمی آسته‌میره، آسته‌میداد نمی‌فهمی کی میره کی میاد؟ میگن مواد توی خونه درست می‌کنه.
-چی چی؟
-طبقه چهارمی منتظره بچه‌اش بره مدرسه گوش‌کوبو بچسبونوه به گوشش تا صلات ظهر اینقدر حرف بزنه که تلفیفون بسوزه. بچه‌اش از مدرسه که میاد دستشو میذاره روی رنگ تا یکی بره بیرون درو باز کنه. مادره وقت نداره گوششی رو از گوشش جدا کنه. دیوارا هم تازک... همه فیض می‌برن.
-حالا شما هم سخت نگیر.
-اصلا منو چه به آپارت‌مان نشینن.
-اعصاب خودتون خورد نکنین. نمونه عوض شده. راستی داستایای منومی خونین؟
-کدوم؟
-یکش همون که چند هفته پیش براتون خوندم.
-همون که مرده باقلاقاتق می‌خورد.
-همین یادتون مونه؟
-آخه دختر‌جون آدم مگه هر چی می‌خوره را میگه به کسی چه که چی خورده چی نخورده.
-معلومه که خوشتون نیومد.
-ای بابا... باید اونارو بنویسی که درس عبرت بقیه بشه. مثلاً؟

- مثلاً مادرا، بچه ظهر که میاد خونه غذای گرم می‌خواد. اینقدر تلفیفون نکنین که وقت کم بیارین؛ بعد رنگ بزینن ناهار از بیرون بیس‌وود چه می‌دونم فیس‌فود بیارن... بد میگم؟ اینارو باید نوشت.
● ساعت ۱۷:۴۰ روز سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت از تله‌فیلیم «گنان» ساخته حسین ریگی، کارگردان بومی استان سیستان‌وبلوچستان در ایوان شمس (ابتدای بزرگراه کردستان) رونمایی می‌شود. این فیلم که محصول موسسه تصویر شهر است، با همکاری انجمن فرهنگی سیستان‌وبلوچستانی‌های مقیم مرکز ساخته شده‌است که مراسم رونمایی آن در ایوان شمس واقع در بزرگراه جلال آل احمد، ابتدای بزرگراه کردستان برگزار می‌شود.
● فردا روز پدر است و بناسنت کلاذقمرزی و دوستانش، ۲۳ اردیبهشت‌ماه - در سالاروز ولادت امام‌علی(ع)- با تدارک برنامه‌های ویژه‌ای میهمان خانه مخاطبان خود بشوند. مجموعه «کلاذقمرزی» به تهیه‌کنندگی حمید مدرسی و کارگردانی ایرج طهماسب سال‌هاست در نوروز و اعیاد مختلف به خانه خانواده‌های ایرانی می‌آیند. این برنامه که با استقبال مخاطبان هم‌روبه‌رو شده، امسال چند شخصیت عروسکی جدید به نام‌های عزیزم بخشید، دیبی و بچه فامیل دور را معرفی کرد.

● «درست‌کارترین قاتل دنیا» از چهارشنبه ۲۴ اردیبهشت، به‌مدت ۱۵ روز (با احتساب شنبه‌ها) ساعت ۲۰:۴۵ در تماشاخانه استاد مشایخی (چهارراه ولیعصر، ضلع شمال‌غرب، به سمت میدان ولیعصر، پلاک ۱۴۷۸) اجرا می‌شود.

شترت روزنامه

دوشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۳ ۱۲ رجب ۱۴۳۵ ۱۲ می ۲۰۱۴ ۱۶ صفر ۱۴۰۲

آذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • آذان مغرب ۲۰:۲۰ • آذان صبح فردا ۴:۴۴ • طلوع آفتاب ۶:۰۱

روزنفرها

کارتون خواب



علی جهانشاهی
alij.shahi@gmail.com

روز پدر مبارک



کافه نظر

جشنواره «کن»، معیار یا پر روشنفکری؟

شرق، عسل عباسیان: جشنواره «کن»، در میان جشنواره‌های سینمایی معتبر، یکی از آنهایی است که همواره توجهی ویژه به سینمای ایران داشته و سینماگران ایرانی هم اغلب از حضورشان در کن خشنود بوده‌اند. آثار سینمایی کشورمان بارها شانس خود را برای دریافت «نخل طلا» محک زده‌اند اما جمعی دیگر هم واکنشی مخالف دارند و بیشتر وجه سیاسی‌اش را غالب می‌دانند. مثلاً در یافت اولین

«نخل طلا» در سال ۱۹۹۷ توسط عباس کیارستمی برای فیلم «طعم گیلان»، هنگام بازگشت این فیلمساز به وطن با واکنش‌های متفاوتی روبه‌رو شد. در دوره‌های مختلف این جشنواره، ایرانیان به‌عنوان داور یا کارگردان بخش پانوراما یا بخش اصلی به طور میاتگین هر دوسال یک‌بار حضور داشته‌اند. این ماجراها سبب شده تا این جشنواره که به لحاظ هنری از درجه والایی برخوردار است، در بین هنردوستان ایرانی طرفداران بیشتری داشته باشد. امسال هم حضور لیل حاتمی در بخش اصلی به ریاست «جین کمپیون» و عباس کیارستمی به‌عنوان رئیس بخش «سینه‌فونداسیون» و فیلم کوتاه سهم حضور ایران در دوره شصت‌وهفتم است. فردا نمایش فیلم‌ها در این جشنواره آغاز می‌شود و تا ۱۰ روز ادامه دارد. از سه چهره پرسیدهایم که تا چه حد این جشنواره را پیگیری می‌کنند و چرا برای اغلب سینمادوستان ایرانی، این جشنواره مهم‌تر از باقی رقابت‌های سینمایی است؟

کامییز نوروزی ◀ حقوق‌دان

اصولا جشنواره‌های هنری برای عالم مردم چندان مهم نیست اما دست‌اندر کاران فرهنگ نسبت به عملکرد جشنواره‌های هنری سینمایی، وب- حساس هستند و اخبارش را دایما دنبال می‌کنند. یک دلیلش شاید این است که سینما، یک کالای فرهنگی مهم، در دنیای امروز محسوب می‌شود و شیوه بیان سینمایی نقش مهمی در تولید فرهنگ جامعه امروز در سراسر جهان دارد. در بین انواع جشنواره‌های سینمایی، معمولا جشنواره‌های اروپایی کیفیت هنری بیشتری دارد. در حالی که جشنواره‌ای مثل اسکار تحت تاثیر مناسبات تجاری سینمای هالیوود است و در عالم سینما به طور کلی، سینمای اروپا هنری‌تر محسوب می‌شود، به خصوص فرهنگ فرانسوی به‌دلیل سابقه نسبتا قدیمی‌ای که در ایران دارد، در کل برای ما مهم‌تر است و به همین ترتیب جشنواره سینمایی فرانسه یعنی «کن» هم در کشور ما بیشتر اهمیت پیدا می‌کند. ضمن اینکه سینماگران ایرانی هم رابطه قوی‌تری با جشنواره کن داشته‌اند. به‌عنوان مثال می‌توان به سینمای کیارستمی، و اصغر فرهادی اشاره کرد. به همین سبب عمدتا جامعه فرهنگی ایران، به اخبار و تحولات این جشنواره بیشتر علاقه‌مند است و بیشتر نسبت به رویدادهایش احساس نزدیکی می‌کند و حتی الگوهای فیلمسازی مورد پسند این جشنواره در ایران، مورد استقبال هنرمندان قرار گرفته است.

کاوه میرعباسی ▶ مترجم

من اخبار این جشنواره را به‌طور خاص پیگیری نمی‌کنم چون فکر می‌کنم جشنواره «کن» هائقدر اهمیت دارد که فستیوال ونیز یا برلین. اینها فستیوال‌های سینمایی تراز اول هستند و فکر نمی‌کنم یکی از آنها، امتیاز ویژه‌تری داشته باشد. شاید چون سینمای ایران، بیشتر در «کن» دیده شده بتوان گفت مردم بیشتر به «کن» اهمیت می‌دهند. در این جشنواره «کیارستمی» جایزه گرفته و فرانسوی‌ها نسبت به سینمای ایران توجه بیشتری نشان داده‌اند و همه این عوامل در اینکه ایرانی‌ها این جشنواره را بیشتر دنبال کنند موثر است اما شخصا به‌عنوان یک علاقه‌مند به سینما تفاوت بسیار زیادی بین این جشنواره‌ها نمی‌بینم. شاید جشنواره «سن سباستین» درجه ۲ قلمداد شود و مردم نتایجش را دنبال نکنند اما فکر نمی‌کنم در بین جشنواره‌های درجه یک، اولویت مردم با «کن» باشد. شاید از جهانی «کن» جنبه روشنفکری بیشتری دارد، برای همین به نظر می‌رسد که هواخواه بیشتری هم دارد البته فیلم‌هایی که در برلین و ونیز هم مطرح شدند در بیشان آثار روشنفکری بوده. اما اگر کسی علاقه‌مند به سینما باشد، بین این جشنواره‌ها تفاوت زیادی قابل نخواهد شد.

بابک ریاحی‌پور ▶ آهنگساز

مردم ما به «کن» اهمیت ویژه‌ای می‌دهند چون اولین جشنواره بین‌المللی بود که به سینمای ایران روی خوش نشان داد و فیلم «طعم گیلان» آقای کیارستمی در این جشنواره جایزه نخل طلا را گرفت. کلا هم ایرانی‌ها همیشه نسبت به سینمای فرانسه علاقه داشته‌اند و این امر سبب می‌شود تا جشنواره فرانسوی را دنبال کنند. خود من، وقتی می‌خواهم فیلمی ببینم، طبعاً برایم فیلمی که برنده جشنواره «کن» باشد در اولویت است و حتی برایم از «اسکار» هم مهم‌تر است.

پژمان موسوی: ۸۰ساله می‌شد؛ اگر بود. او که جای خالی‌اش این‌روزها خیلی حس می‌شود و سپهر رسانه‌ای ایران بی‌او، یک‌جای خالی بزرگ را این پنج‌مواندسی در خود جای داده است؛ جای خالی‌ای که نه در آینده‌ای نزدیک، که در آینده‌ای دور و دیر نیز بر نخواهد شد و دانش ارتباطات و روزنامه‌نگاری ایران، همواره یک فقدان بزرگ را با خود حمل خواهد کرد. پروفیسور کاظم معتمدنژاد از آن نام‌هایی است، که شاید نباشد، یعنی در کنارمان، در کلاس‌هایمان، در روزنامه‌هایمان و در بزرگداشت‌هایمان، اما در عین حال هم هست. تحریریه‌ای نیست که نام او در آن مطرح نباشد، کتابخانه‌ای نیست که اثری از او در کنج آنجا خوش نکرده باشد، پژوهشی نیست که نام او در فرנס‌هایش نباشد و بالاخره جایی نیست که روزنامه‌نگاران و اهالی رسانه در آن باشند و نام دکتر در آن جمع به‌خوبی و نیکویی یاد نشود. امروز هم که پنج‌مواندسی از غرویش می‌گذرد، انگار

مریم دوستی: نمایشگاه کتاب با چند وعده از جمله بررسی مالیات‌ناشران و بهبود فضای نشر به پایان رسیده، اما از همین کار کار نمایشگاه‌های بعدی کتاب آغاز می‌شود. ناشران کتاب‌هایی را که از همین فردا منتشر کنند، در نمایشگاه بعدی عرضه می‌کنند و رابطه تهران و کتاب همین‌جا پایان نمی‌یابد. یکی از همین ارتباط‌ها می‌تواند توجه ویژه به «پایتخت جهانی کتاب» باشد که پیشنهادش را «احمد مسجدجامعی» رئیس شورای اسلامی شهر تهران تبلیغات اسلامی... می‌تواند برنامه‌ریزی‌هایی کند که هم‌زمان با ۳۰سالگی نمایشگاه را به آستانه ۳۰سالگی‌اش روحانی، نمایشگاه کتاب تهران ۳۰ساله می‌شود. ۳۰سال تدوام یک اتفاق فرهنگی در ایران بسیار حایز‌اهمیت است.

پرسه

درباره نامگذاری میدان دکتر کاظم معتمدنژاد

خیابان‌ها هم حس دارند



همین‌جاست، در کنار ما «اما»یی که گرچه بعضی‌هایمان نه، اما بیشترمان خیلی فراموشکار شده‌ایم و «نام‌ها» و «یاد‌ها»، خیلی زود فراموشمان می‌شود. فراموشمان می‌شود که روزی در همین شهر شلوغ، بزگانی آمده‌اند و رفته‌اند و سنتی را از خود بر جای گذارده‌اند، میراثی را و سنگ بنایی را؛ سنگ‌بنایی که اگر آجرهای بعدی را خوب روی هم نگذاریم، تنها به شادی‌ها را معتمدنژاده‌اها را...

اتفاق فردا

۳۰سالگی نمایشگاه و دور خیز برای پایتخت جهانی کتاب

پایتخت جهانی کتاب ارایه شده است. تهران تاکنون دوبار برای رسیدن به این موقعیت با شهرهای دیگر رقابت کرده است. نخستین‌بار سال ۱۳۸۳ بود که به مرحله نهایی رسید و با اختلاف یک رای نتوانست به این جایگاه برسد و بار دوم در ۱۳۸۸ بود که توفیقی حاصل نشد... می‌توان امیدوار بود موضوع ۳۰سالگی نمایشگاه و این پیشنهاد و پیشنهادهای مشابه برای این بزرگداشت، همچنین بحث تغییر مکان نمایشگاه و بحث‌هایی که درباره آماده‌سازی شهر آفتاب مطرح شده است، به‌سادگی فراموش نشوند و وزارت ارشاد و به‌خصوص معاونت فرهنگی می‌تواند از همین فردا این بحث‌ها را با حضور نمایندگان تشکل‌های ناشران و نویسندگان کلیدبزند.

معروفش را از پشت تلفن سر می‌دهد و سریع اضافه می‌کند: «در شرایط فعلی، مهم‌ترین چالش پدران و فرزندان، قرارگرفتن در دوره گذار است. چینی‌ها از این دوره به‌عنوان یک نفرین یاد می‌کنند؛ الهی که گرفتار دوران گذار بشی، یعنی دورانی که نه سنت در جای خودش است و نه مدرنیسم و تفکر نو در دوران شست‌مرغی که هر طور رفتار کنیم، مورد محاکمه قرار می‌گیریم. ما خودمان زاده سنت‌ها هستیم و بچه‌هایمان از جنس روزگار نو و فکر می‌کنم همه پدرها در درون‌شان با این چالش جدی مواجه‌اند که باید سنتی رفتار کنند یا مدرن»

فرمی هست که باید بر شود و بعد یک شماره حساب برای واریز وجه تا اینجا، همه چیز عین زندگی عادی یک پدر و فرزند است اما جایی این رابطه خطی شکسته می‌شود و بعد احساسی به خود می‌گیرد. آنجا که باید برای کودکی که شاید هرگز نبینی‌اش، نامه بنویسی، به نامه‌هایش که دودچرخه و ماشین و هزینه ثبت‌نام در مدرسه می‌خواهد جواب بدهی و گاهی اوقات هم غمخوارش باشی. چند موسسه خصوصی یاز پر نظر سازمان بهزیستی و کمیته امداد، مسوولیت این کار را برعهده دارند؛ اینکه بچه‌های بی‌سرپرست را سامان بدهند و آن هم با استفاده از خیران. اما حالا به گفته یکی از اعضای موسسه خیریه امام حسن مجتبی (ع) چند سالی است که دیگر فقط خیران و ثروتمندان برای قبول سوولیت فرزندان بی‌سرپرست داوطلب نمی‌شوند؛ آدم‌های معمولی، کارمندهایی با حقوق نزدیک به خط فقر و خیلی‌ها که شاید هیچ‌وقت در زندگی‌شان نتوانند، فرزندان خود را ببینند، دوست دارند پدری شوند برای کودکی باشند که یا به زندگی گذاشته و چون «دندان دهد»، باید نانی هم در کار باشد.

من پیدا شده، او این چالش بزرگ را موفق پشت‌سر گذاشته چراکه می‌گوید برای آنها علاوه بر وکیل، به‌عنوان یک پدر نیز تلاش کرده تا از رنج آنها بکاهد و اینجا دیگر پدر تنها نان‌آور خانه نیست، رنج‌کش فرزندان خود نیز هست.

این گزارش با ورود علیرضا خمسه، لحنش عوض شده، پر از شوخی و استعاره و جمله‌هایی می‌شود که ممکن است چند معنی داشته باشند؛ مثل همین جمله: «من دو تا بچه ندارم، من ۱۷ میلیون‌ودو تا بچه دارم! همه بچه‌های ایران زمین بچه‌های خود من هستند.» علیرضا خمسه نه نیاز به معرفی دارد و نه این چند خط، جایی برای مرور کارنامه چند دهه‌ای اوست. اما رابطه گذشت‌اش با پدر و رابطه فعلی‌اش با بچه‌هایش پله‌ای خوبی است برای مرور خمسه در هر دو نقش، نقش پسر و نقش پدر: «پدرم در یک شرکت راه‌سازی مشغول به کار بود و برای همین همیشه در سفر بود و هر چند ماه یک‌بار می‌توانست به خانه بیاید. برای همین هر بار که می‌آمد پیش ما، آن روز برایمان روز پدر بود. شاد بودیم از بازگشتش، هر ۱۲ بچه شاد بودیم، یک سوال کلیش‌ای مثل تیری در تاریکی شلیک می‌شود؛ بهترین کادویی که به پدران دادید و بهترین کادویی که از بچه‌هایتان گرفته‌اید؟» اما پاسخ‌ها هیچ عنوان تن به کلیشه نمی‌دهند: «بگزارید از یک زاویه دیگر ببینیم، پدرم هیچ‌وقت به من هدیه‌ای نداد، همیشه فکر می‌کرد که نخست‌توزیر می‌شوم و حالا که فکر می‌کنم به نظرم بهترین هدیه‌ای که به من داد، جان‌بخشی بود و حیات. من از پدرم اجازه زیستن گرفتم و فکر می‌کنم این بهترین هدیه‌ای است که یک پدر به فرزندش می‌دهد اما فکر نمی‌کنم فرزندان من از این هدیه چندان راضی باشند» و بعد یکی از آن خنده‌های



فرهنگ، اجتماع، جوانان و آینده آنان. به همین دلیل بود که کنکور یا به قول استاد: «این کنکور لعنتی» همیشه یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های ایشان بود. اما متأسفانه آنچه کمتر شنیده شد، همین فریادهای او که به‌جز ایشان، فرهیختگان و اهالی بسیاری از کشور خارج می‌شوند، حتماً و حتماً برای نرسید، امروزه در میان هیاهوی کر کننده انواع و اقسام موسسه‌ها و ناشران و آموزشگاه‌های ریز و درشتی که برای کنکور و نکته و تست تبلیغ و ذهن و جوانان را دچار تشویش و نگرانی می‌کنند و از این راه اقتصاد خود را به فرجام می‌رسانند، هنوز صدای گرم و مهربان استاد به گوش می‌رسد که جوانان ما را از تبدیل‌شدن به «دواورهای یک‌بعدی» برهیزد می‌داد و هشدار می‌داد که ذهن انسان والا تر از آن است که از انبوهی نکته و تست، انباشته شود.

● **دبیر ریاضی و مدیر داخلی مجله ریاضی برهان متوسطه**

هوشنگ شرقی: انگار همین دیروز بود. دوسال پیش، همین روزها دور هم جمع شده بودیم تا با یکی از پیشکوتان رشته ریاضی، استاد «ابراهیم داریی» (که هر کجا هست، به سلامت باشد)، مصاحبه‌ای داشته باشیم. پس از پایان مصاحبه، وقتی به اتفاق دوستان هیات تحریریه، ایشان را به منزل می‌رساندیم، نمی‌دانم چه شد که یک‌باره به یاد استاد شهریار ی افتادیم، که آن روزوا سخت بیمار و آرزده‌خاطر بودند، گفتیم حالا که نزدیک منزل ایشان هستیم، به استاد بزرگ‌مان هم سری بزنیم. رفتم و برای آخرین بار، دقایقی در خدمت ایشان بودیم و عکسی به یادگار گرفتم. همانجا بود که یکی از آشنایان که در خدمت ایشان بود، به آرمی به ما با یادآوری کرد که همسرشان چندروزی است که در دیار غربت، در گذشته است و ما این را اصلاً از چهره استاد نفهمیدیم. انسان در جستجوی راستی‌ها، در لب پرنگاه بوده است. پس در تمام زندگی خود، در جستجوی راستی‌ها در لب پرنگاه حرکت کرده‌ام، این نوشته را استاد با دست‌خط خود، در ابتدای کتابی که در شرح حال خود ایشان، با عنوان جشن‌نامه استاد پرویز شهریاری انتشار یافت، به یادگار گذاشتند. یک‌بار که از ایشان، دلیل آن را پرسیدم، لیخندی زدند و هیچ نگفتند. و من هم چیز را متوجه شدم: «رنگ رخسار خبر می‌دهد؛ از سر ضمیمه همه زندگی این مرد بزرگ بر لب پرنگاه بوده است، مگر غیر از این است؟ فقر، تنگدستی و یتیمی در کودکی، دربه‌دروی و زندان در جوانی، مرگ فرزند در میانسالی، دوری از همسر و فرزندان در پیری و رنج و بیماری و ده‌ها و صدها مشکل شخصی دیگر و محرومیت از حقوق بازنشستگی که من در همان محفل آخر، تازه به آن پی بردم. اما با همه اینها، او هزار و یک دغدغه از اوضاع اجتماع و آموزش و